

# سکولاریسم و ضد سکولاریسم-5

چهارشنبه ۲۸ اردیبهشت ۱۳۹۰ - ۱۸ می ۲۰۱۱

منوچهر صالحی

**جستار دوم: ضد سکولاریسم ایرانی**

در این جستار به بررسی واژه و پدیده سکولاریسم در ایران می‌پردازیم و می‌کوشیم نشان دهیم که چرا در حوزه فرهنگی- تمدنی ایران این پدیده پیدایش نیافت و چرا تمامی تلاش‌های ایرانیان طی ۱۳۰ سال گذشته برای تحقق دولت قانونی سکولار با شکست روبه‌رو شد. طنز تاریخ آن است که با پیروزی انقلاب مشروطه در ایران نخستین انقلاب سیاسی در آسیا برای ایجاد دولت دمکرات و مبتنی بر ارزش‌های سکولاریسم تحقق یافت.

هر چند آن انقلاب در تحقق هدف خود مبنی بر جدائی دین از دولت با شکست روبه‌رو شد، اما توانست برای نخستین بار در تاریخ ایران، دولت ممتکی بر قانون اساسی مشروطه را جانشین دولت استبداد آسیائی سازد. از سوی دیگر با پیروزی انقلاب ۱۳۵۷ که منجر به سرنگونی پادشاهی خاندان پهلوی شد، نخستین انقلاب ضد سکولاریستی تاریخ جهانی نیز در ایران تحقق یافت، یعنی در ایران شبح سکولاریسم و ضدسکولاریسم هنوز که هنوز است، بر زندگی فردی و اجتماعی ما سایه انداخته است.

**اندیشه صد ساله‌گی ایرانی**

از آنجا که زبان‌های فارسی و لاتین از زبان‌های آریائی هستند، در نتیجه دو واژه «صد» فارسی و واژه سکولوم<sup>۱</sup> لاتینی از یک ریشه‌اند. و حتی می‌توان نتیجه گرفت که اندیشه صد سالگی، اندیشه‌ای آریائی است. به‌همین دلیل نیز ایرانیان همچون اروپائیان بر این باور بودند که پس از هر صد سال دوران دیگری از روند طبیعت آغاز می‌گردد. نظامی گنجوی در اثر خود «شیرین و خسرو» این اندیشه را چنین پرورش داده است:

به هر صد سال دوری گیرد از سر / چو آن دوران شد، آرد دور دیگر  
نماند کس<sup>۲</sup> که بیند دور او را / بدان تا در نیابد غور او را  
به روزی چند با دوران دویدن / چه شاید دیدن و چِتوان شنیدن<sup>۲</sup>

نظامی<sup>۳</sup> نیز با توجه به میانگین سن آدم‌های روزگار خویش که کمی

بالتر از 30 سال بود، می‌دانست که به‌ندرت آدمی را می‌توان یافت که بیش از صد سال عمر کرده باشد و در نتیجه کسی نخواهد بود تا بداند که دور تازه صد سالگی چگونه خواهد بود و چه توفیرها و هم‌سوئی‌هایی با دور پیشین خود خواهد داشت. به‌این ترتیب میان دوران صد سالگی ایرانی با اروپائی توفیر زیادی وجود ندارد. در هر دو نگرش هر صد سال دوران معینی است و هنگامی که سپری گشت، دوران دیگری آغاز می‌شود. تفاوت اما در آن‌جا است که در اندیشه اروپائی دورانی که پایان یافت، دوباره تکرار می‌شود و اندیشه ایرانی هر چند می‌داند که دوران نوینی آغاز خواهد شد، اما از مضمون و خمیرمایه دوران نوین بی‌خبر است و بر آن آگاهی ندارد. همین دو نگرش آشکار می‌سازد که اندیشه اروپائی از همان آغاز دارای جوهری خردگرایانه بود و اندیشه ایرانی از سرشت گمانه‌زنی برخوردار است، اندیشه‌ای که خود را بیشتر با مفاهیم و کم‌تر با شئی، یعنی با واقعیت سرگرم می‌سازد و در نتیجه می‌توان نتیجه گرفت که اندیشه ایرانی زیاد پای‌بند خردگرائی نیست و بیشتر به «دل»<sup>4</sup> توجه دارد تا به عقل.

شناخت از راه «دل» حتی در گات‌های زرتشت نیز وجود دارد. به‌طور مثال در بند هشت از هات 31 گات‌ها زرتشت می‌گوید: «آن‌گاه با دیدن دل دریافتم که توئی سرچشمه منش پاک، که توئی آفریننده راستی و داور دادگری که کردار مردمان جهان را داوری کنی.»<sup>6</sup>

### دولتِ دینی یا دینِ دولتی

آریائی‌ان هنگامی که در حدود 1800 پیشامیلاد از شمال آسیا به جنوب این قاره کوچیدند، دارای دین‌های چند خدائی بودند که دین ودا<sup>7</sup> که هنوز در هندوستان دارای پیروانی است، یکی از آن‌ها است. امّا پس از آن که آریائی‌ان در ایران به کشاورزی گرائیدند، نخستین دین یکتاپرستی آریائی، یعنی دین زرتشت در حدود 1000 تا 600 پیشامیلاد مسیح در ایران به‌وجود آمد.<sup>8</sup> پیدایش این دین در ایران در عین حال همراه است با پیدایش دولت‌های مستقل ایرانی. و به‌این ترتیب دین و دولت در ایران باستان از همان آغاز پیدایش خویش به‌هم پیوند خوردند، زیرا بنا بر گات‌های زرتشت، اهورامزدا «شهریار بزرگ و نیروی پایدار و جاودانی»<sup>9</sup> است و بنا براین هر کسی که به‌خواهد بر مردم شهریاری کند، باید از «فره ایزدی» برخوردار باشد که «نوری است از جانب خدای تعالی که بر خلائق فایز می‌شود که به‌وسیله آن قادر شوند به‌ریاست و حرفت‌ها و صنعت‌ها، و از این نور آنچه خاص است به‌پادشاهان بزرگ عالم و عادل تعلق می‌گیرد.»<sup>10</sup> و در رابطه با

شهریاران ستم‌گر در «گات‌ها» چنین آمده است: «روان شهریاران ستم‌گر و بدکاران و زشت‌گفتاران و سیه دلان و کج‌اندیشان و هواخواهان دروغ به‌دوخ یا سرای دروغ باز خواهند گردید، زیرا ضمیر روشن آن‌ها رو به تیرگی نهاده است و از روشنائی و حق دور گشته‌اند»<sup>11</sup> که در اینجا منظور از روشنائی همان «فره ایزدی» است.

به این ترتیب در ایران با روند دیگری از تکامل سیاسی روبه‌رو می‌شویم. تاریخ تدوین شد<sup>12</sup> میهن ما از دورانی آغاز می‌شود که کشاورزی پایه و اساس تولید اجتماعی را تشکیل داد. در ایران نیز همچون دیگر جوامعی که شیوه تولید خود را بر اساس تولید کشاورزی سازمان‌دهی کردند، اندیشه مذهبی بر جامعه حاکم گشت. اندیشه دینی خواستار آن است که مردم و حکومت بر اساس ارزش‌های دینی زندگی و کارکردهای خود را سامان دهند. علاوه بر آن نه تنها «شهریار» باید از سوی خدا برگزیده شده باشد، بلکه آن‌چنان که در «گات‌ها» آمده است، حق قضاوت باید در اختیار روحانیت قرار گیرد، زیرا «رتویا»، یعنی «رهبر روحانی با کمال بی‌نظری و از روی وجدان نسبت به نیکان و بدان داوری خواهد کرد و کردار نیک و زشت آن‌ها را با دقت خواهد سنجید.»<sup>12</sup> خلاصه آن که در ایران از همان آغاز تاریخ با دولتی روبه‌رو شدیم که مشروعیت خود را از دین کسب می‌کرد و دین و حکومت درهم تنیده بودند.

## اسلام و دولت

نگرشی به سه دین توحیدی یهودیت، مسیحیت و اسلام آشکار می‌سازد که در یهودیت و اسلام دین و دولت از همان آغاز پیدایش این ادیان به هم آمیخته بودند، یعنی بیشتر پیامبران یهود که در تورات از آن‌ها سخن گفته شده است، هم‌زمان رهبر سیاسی ایل و طایفه و حتی حکومت بوده‌اند. ابراهیم<sup>13</sup> رهبر طایفه‌ای بود که خدا او را به پیامبری برگزید و به او امر کرد تا به «سرزمین» موعود کوچ کند. او به همراه ایل خود به سرزمین کنعان رفت و در آنجا ساکن شد. البته کنعان سرزمینی تهی از سکنه نبود. نمونه دیگر داود<sup>14</sup> است که هم پیامبر و هم رئیس دولتی مقتدر بود. همچنین پسر او سلیمان<sup>15</sup> نیز هم پیامبر بود و هم رئیس دولتی که با سرزمین‌های همسایه و از آن جمله سرزمین صبا روابط سیاسی و اقتصادی دوستانه داشت.

همچنین امت اولیه شالوده دولت اسلامی را تشکیل می‌دهد. با هجرت محمد<sup>16</sup> از مکه به یثرب و ایجاد مدینه نوینی در آن شهر، شالوده دولت اسلامی ریخته شد. مدینه جدید از همان آغاز اجتماعی سیاسی-

دینی بود، یعنی دولت اسلامی، دولتی دینی بود، یعنی دین اسلام، دینی سیاسی- دولتی بود. به همین دلیل نیز جدائی دین از دولت در کشورهای اسلامی نمی‌توانست آن‌گونه باشد که در اروپا رخ داد. در اسلام کافی نیست که مردم به خدا اعتقاد داشته باشند، بلکه در کشوری که زندگی می‌کنند، باید بکوشند حاکمیت الهی را برقرار سازند، یعنی دولت باید بنا بر فرامین خدا که در قرآن و سنت‌های به‌جای مانده از محمد تدوین شده‌اند، اداره شود. خلفائی که پس از مرگ محمد رهبری دولت اسلامی را بر عهده داشتند، از همان آغاز خود را «خلیفه‌الله»، یعنی «نماینده خدا در این جهان» نامیدند. خلیفه نه فقط از اقتدار سیاسی، بلکه همچنین از اقتدار رهبری دینی برخوردار بود. خمینی تجسم وحدت این دو عنصر در خود بود.

در مسیحیت اما این دو عنصر هیچ‌گاه با هم به‌وحدت نرسیدند. در اروپا همیشه دو دولت دینی و عرفی در کنار و جدا از هم بودند. هر چند پس از فروپاشی امپراتوری روم، کلیسای کاتولیک توانست به مثابه دولت دینی بر دولت‌های منطقه‌ای اروپا (دولت‌های عرفی) برتری یابد و آن‌ها را به پیروی از خواست‌های خود مجبور سازد تا بتوانند از مشروعیت برخوردار گردند، لیکن کلیسا و دولت همچنان جدا از هم ماندند و دو کانون قدرت دنیوی و معنوی جدا از هم را تشکیل دادند.

اما در جهان اسلام چنین نبود. در دوران اموی<sup>17</sup> و به‌ویژه در دوران خلافت عباسیان<sup>18</sup> دو دولت دینی و عرفی درهم آمیخته بودند و خلیفه هم‌زمان بالاترین مقام دینی و سیاسی سرزمین‌های اسلامی بود. خلفای عباسی خود را رهبر دینی و سیاسی همه مسلمین جهان می‌دانستند و می‌پنداشتند می‌توانند تمامی ملت‌های مسلمان جهان را در یک امپراتوری اسلامی متحد سازند. آن‌ها نه تنها خود را «خلیفه‌الله»، بلکه همچنین امیرالمؤمنین، یعنی فرمانده مسلمانان نامیدند. همان‌گونه که پاپ‌های کلیسای روم خود را نماینده نه فقط پطروس و عیسی، بلکه خدا می‌دانستند، خلفای عباسی نیز خود را نماینده خدا و امیر مؤمنین نامیدند، با این تفاوت که پاپ‌ها از قدرت سیاسی محروم و در عوض خلفای عباسی از آن برخوردار بودند.

به این ترتیب در دوران پس از اسلام نیز ساختار حکومتی ایران باستان دچار دگرگونی نگشت و بلکه خلفای عباسی که با کمک ایرانیان به قدرت سیاسی دست یافتند، سامانه حکومت خود را از ایرانیان گرفتند. در ساختار حکومتی آن‌ها خلیفه از همان قدرت بی‌کران شاهان ساسانی برخوردار گشت، یعنی اراده و خواست او فراسوی همه چیز و همه کس قرار داشت.<sup>19</sup>

نخستین حکومت‌های منطقه‌ای در ایران از میانه سده سوم هجری به‌وجود

آمدند که برجسته‌ترین آن سلسله صفاریان<sup>20</sup> است. یعقوب لیث<sup>21</sup> نخستین ایرانی بود که از سوی خلیفه عباسی به حکمرانی سیستان منسوب نگشت و بلکه با کوشش خود توانست قدرت سیاسی را به دست آورد. با آن که بیشتر شاهان حکومت‌های منطقه‌ای ایران تابع خلفای عباسی بودند و به نام آن خلفا خطبه می‌خواندند تا حکومت خود را مشروع بنمایانند، با این حال آن گونه که خواجه نظام‌الملک طوسی<sup>22</sup> در اثر بی‌مانند خود «سیاست‌نامه» نگاشته است، «ایزد تعالی، در هر عصری و روزگاری یکی را از میان خلق برگزیند، و او را به هنرهای پادشاهانه و ستوده آراسته گرداند، و مصالح جهان و آرام‌بندگان را بدو بازیندد و در فساد و آشوب و فتنه را به دو بسته گرداند.»<sup>23</sup> به این ترتیب، باز در رأس حکومت با کسی روبه‌رو می‌شویم که اقتدار خود را مدیون «ایزد تعالی» است، یعنی از سوی خدا برگزیده شده و وظیفه دارد به کارهایی دست زند که خواست خدا است.

پس از نابودی خلافت عباسیان به دست هلاکوخان مغول<sup>24</sup> وحدت دین و دولت تا پیدایش دولت‌های عثمانی<sup>25</sup> و صفویه<sup>26</sup> از بین رفت. اما سلاطین عثمانی خود را «امیرالمؤمنین» جهان سنی مذهب نامیدند و شاهان ایران به «ظل‌الله»، یعنی سایه خدا بر روی زمین بدل گشتند، یعنی کسانی بودند که خدا اراده و خواست خود را در اراده و خواست آنها باز می‌تابید و به همین دلیل شاهان ایران از قدرت استبدادی مطلقه برخوردار بودند و اراده و خواستشان فراسوی هر قانونی قرار داشت و یا آن که خواست و اراده آنها خود قانون بود.

به‌طور مثال گاسپار دروویل<sup>27</sup> که يك افسر فرانسوی بود که بنا بر قراردادی که در دوران فتح‌علی‌شاه<sup>28</sup> با ناپلئون بناپارت<sup>29</sup> بسته شده بود، برای ایجاد ارتش مدرن در ایران به میهن ما سفر کرد و چند سالی در ایران زیست، در سفرنامه خود که در سال 1819 در فرانسه انتشار یافت، یادآور شد که در ایران «اراد» پادشاه حاکم بر همه چیز است (...). تمام مردم ایران به‌شاه تعلق دارند و شاه به هر طریقی که میل کند، با آنها رفتار می‌کند. هر ایرانی به‌غلامی شاه مباحثات می‌کند (...). پادشاه همچنین مالک تمام ثروت‌های ایران است. گاه‌به‌گاه پادشاه از آنها که ناراضی است، سلب مالکیت می‌کند و اموالشان را به زیردستان خود می‌بخشد.»<sup>30</sup>

به این ترتیب در ایران پیشا و پسااسلام با حکومت‌هایی سر و کار داریم که شاه در رأس هرم آن قرار دارد و چون بر او «نور ایزدی» تابیده، بنابراین از قدرت مطلقه برخوردار است و به همین دلیل در

ایران همه چیز و همه کس به او تعلق دارد. البته این اندیشه با مبانی اسلام نیز در انطباق است، زیرا آن‌گونه که بخارائی در اثر مجموعه احادیث خود نقل کرده است، پس از آن که یهودان ساکن مدینه حاضر نشدند به اسلام بگروند، پیامبر اسلام به آن‌ها گفت «به‌یاد داشته باشید که زمین مال خدا و پیامبر خدا است و من شما را از این‌جا خواهم راند. هر کسی که مالکیتی دارد، باید آن را بفروشد. هرگاه چنان نکند، به‌یاد داشته‌باشید که زمین به خدا و فرستاده او تعلق خواهد داشت.»<sup>31</sup> به این ترتیب تمام سرزمین‌هایی که به اشغال مسلمین درمی‌آمد، به‌جانشین پیامبر، یعنی به خلفا، یعنی به دولت تعلق داشت. پس باز همان ساختار مالکیت پیشااسلامی در ایران پسااسلام بازسازی شد، یعنی با این که مالکیت خصوصی بر زمین‌های کشاورزی وجود داشت، با این‌حال هم زمین‌های کشاورزی به شاه تعلق داشت و او می‌توانست آن را به کسی بدهد و یا آن که از هر کسی که دلخواهش بود، سلب مالکیت کند. هم‌چنین همه ساکنین کشور «بنده» شاه بودند و او می‌توانست فرمان دستگیری، زندانی کردن و یا کشتن آن‌ها را بدهد.

در این رابطه می‌توان در تاریخ ایران به نمونه‌های فراوانی برخورد. یک نمونه هارون‌الرشید<sup>32</sup> است که پس از می‌خوارگی با جعفر برمکی<sup>33</sup> دستور کشتن او را داد و نمونه دیگر ناصرالدین‌شاه<sup>34</sup> است که پس از بدگمانی نسبت به امیرکبیر<sup>35</sup> دستور قتل او را صادر کرد. طنز تاریخ آن است که هم جعفر برمکی با خواهر هارون‌الرشید ازدواج «مصلحت‌آمیز» کرده بود و هم در دورانی که ناصرالدین‌شاه به امیرکبیر اعتماد داشت، خواهر خود را به عقد او درآورده بود. خلاصه آن که چه پیش و چه پس از اسلام، شخصیت شاه در تاریخ سیاسی ایران بیانی از وحدت حکومت و دین بود. پیش از اسلام حکومت وجه برتر بود و پس از پیروزی اسلام و همراه با پیدایش سیستم سیاسی خلافت، در حقیقت دین وجه غالب را در این وحدت اضداد تشکیل داد و حکومت مشروعیت خود را از دین گرفت.

در ایران پیشا و پسااسلام قوانین دینی پایه و اساس سیستم حقوق اجتماعی را تشکیل می‌دادند و همان‌طور که دیدیم، روحانیت نهاد قضائی را در بست در اختیار خود داشت. با وجود یکچنین ساختاری دولت نمی‌توانست به سوی سکولاریسم گرایش یابد. هنگامی که شاه که سرکرده دولت است، مشروعیت خود را از دین می‌گیرد، چگونه شاه که در عین حال رهبر دین نیز است، می‌تواند از دولت، یعنی از خود دین‌زادئی کند، یعنی داوطلبانه از بخشی از اقتدار خود چشم‌پوشد؟

هنگامی که هم زمین‌های زراعی به دولت (شاه) تعلق دارد، چگونه حکومت (شاه) می‌تواند از خود که رئیس تولیت‌های «امامزادگان» است، سلب مالکیت کند و املاک وقفی را از آنها بگیرد و به مالکیت دولت بدل کند؟ در اینجا همه چیز در دستان یک نهاد (دولت) و یک تن (شاه) تمرکز یافته است و در نتیجه ضرورتی برای سلب مالکیت از نهادهای دینی توسط دولت وجود ندارد. به این ترتیب آشکار می‌شود که در شرق و در ایران سکولاریزاسیون، یعنی خلع مالکیت از نهادهای دینی زمینه‌ای برای تحقق نداشت.

ادامه دارد

[www.manouchehr-salehi.de](http://www.manouchehr-salehi.de)

[msalehi@t-online.de](mailto:msalehi@t-online.de)

<sup>1</sup>Seculum

<sup>2</sup>«تاریخ ادبیات ایران»، تألیف ذبیح الله صفا، جلد اول، چاپ سوم، چاپخانه رامین، تهران، صفحه 359

<sup>3</sup> نام اصلی نظامی گنجوی نظام‌الدین ابو محمد الیاس ابن زکی ابن مؤید بود. او 1141 میلادی در گنجه زاده شد و 1205 یا 1209 در همان شهر درگذشت. او را چون شاعر، ریاضیدان، ستاره‌شناس، پزشک، فیلسوف، حقوقدان، تاریخ‌نویس و موسیقیدان نیز بود، حکیم نامیدند. مادر او کردتبار و پدرش از اهالی قم بود. مهم‌ترین آثار او عبارتند از مخزن‌الاسرار، لیلی و مجنون، خسرو و شیرین، اسکندرنامه و هفت پیکر.

<sup>4</sup>spekulativ

<sup>5</sup> در «فرهنگ دهخدا» درباره دل چنین آمده است: «مرکز عواطف و احساسات که قدما آنرا در برابر مغز که مرکز عقل است، می‌آوردند. و این معنی را به مجاز بر همه جلوه‌های عواطف بشری چون مهر و کین و عشق و هم‌تمایلات گوناگون اطلاق می‌کردند و به دل شخصیتی خاص می‌بخشیدند و آنرا مخاطب می‌ساختند». و همچنین «در قاموس کتاب مقدس دل چنین تعریف شده است: محل و مرکز جمیع امید و ارادۀ دوست و دشمن و نیز مرکز بصیرت عقلی است و دارای تمام طبایع روحانیه بنی نوع بشر می‌باشد.» در آنجا زرتشت می‌گوید: «چون اهورمزدا را با دیدن دل دیده‌ام، کوشش خواهم کرد...».

<sup>6</sup> «گات‌ها یا سرودهای آسمانی زرتشت»، برگردان به فارسی از موبد فیروز آذرگشسب، سال انتشار 1360، صفحه 42. همچنین رجوع شود به بند هشتم از هات 45 گات‌ها. همان‌جا، صفحه 77

<sup>7</sup> «دین» و «دا» یا «ودانتا» کهن‌ترین دین آریائی است که آریائیانی که به هندوستان کوچیدند، این دین را با خود به همراه آوردند. دین ودا، دینی چندخدائی است که برخی از آنها همچون آگنی Agni دارای سرشتی طبیعی و برخی دیگر همچون وارونا Varuna دارای سرشتی اخلاقی هستند. برای آن که کسی بتواند به آرزوی خود رسد، باید به معابد رود و در آنجا برای خدایان این دین مراسم قربانی را انجام دهد.

<sup>8</sup> شرقشناسان آلمانی بر این باورند که زرتشت، نخستین پیامبر آریائی که شالوده دین یکتاپرستی را ریخت، در سال 630 پیشامیلاد در باکتريا (بلخ) زاده شده و در سال 553 پیشامیلاد در خراسان درگذشته است. اما برخی دیگر از ایران‌شناسان بر این باورند که زرتشت 1000 سال پیش از مسیح زاده شده است. از زندگانی زرتشت آگاهی چندانی نداریم، مگر آن که اشرافزاده‌ای از خانواده سپیتاما Sepitama و مردی روحانی Prister بود. او در بیست سالگی به راه‌گردی پرداخت و در سی سالگی از سوی اهورامزدا به پیامبری برگزیده شد و تبلیغ آئین «دین بهی» را آغاز کرد. زرتشت در موعظه‌های خود از اصول اخلاقی والائی سخن می‌گوید و دین چندخدائی را که اقوام کوچنده آریائی با خود به ایران آورده بودند، رد می‌کند و با قربانی کردن حیوانات به پای خدایان آن دین‌ها مخالفت می‌ورزد.

«گات‌ها» سرودهای آسمانی هستند که می‌گویند زرتشت آنها را سروده است. از آنجا که زرتشت از سوی پیروان دین‌های چندخدائی مورد آزار و ستم قرار گرفت، به خراسان رفت و در آنجا با شاهزاده ویشتاسپ (یا گشتاسپ) آشنا شد و توانست او را پیرو آئین خود سازد و به این ترتیب از گزند مخالفین خود مصون ماند. او همچنین در خراسان به تدریج کتاب مقدس «اوستا» را تدوین کرد که تنها بخش‌هایی از آن به دست ما رسیده است.

<sup>9</sup> «گات‌ها یا سرودهای آسمانی زرتشت»، برگردان به فارسی از موبد فیروز آذرگشسب، سال انتشار 1360، صفحه 94

<sup>10</sup> «برهان قاطع»، اثر ابن خلف تبریزی، به کوشش محمد عباسی، انتشارات فریدون علمی، سال انتشار ؟، صفحه 457

<sup>11</sup> «گات‌ها یا سرودهای آسمانی زرتشت»، برگردان به فارسی از موبد فیروز آذرگشسب، سال انتشار 1360، صفحه 94

<sup>12</sup> همانجا، صفحه 52

<sup>13</sup> بنا بر تورات، ابراهیم نخستین پیامبر یهودان است. ابراهیم یعنی «پدر توده» که این خود بیانگر نقش او در میان ایلی بود که در آن

مزیزست. ابراهیم چهره‌ای است اساطیری و نه تاریخی. بنا بر تورات، ابراهیم در هفتاد و پنج سالگی بنا به فرمان خدا با ایل خود و برادرش لوط به کنعان کوچ کرد. اما چون قحطی شد، از کنعان به مصر رفت و همسر خود را خواهر خود معرفی کرد و فرعون سارا را به قصر خود برد. اما چون فرعون از این موضوع با خبر شد، سارا را نزد ابراهیم فرستاد و از او خواست که مصر را ترک کند. پس از بازگشت به کنعان میان دو برادر که گله‌دار بودند، بر سر مراتع مرافعه شد و لوط با طایفه خود به فلسطین رفت. چون سارا همسر ابراهیم آستن نمی‌شد، از او خواست با کنیزی به نام هاجر هم‌خواه شود تا فرزندی داشته باشد. هاجر پسری از ابراهیم زائید که به فرمان خدا اسماعیل نامیده شد. هنگامی که ابراهیم 99 ساله شد، خدا با او قراردادی بست که براساس آن مردانی که پیرو دین ابراهیم بودند، باید ختنه می‌شدند. در همان سال به فرمان خدا سارا که پیرزنی بود، آستن شد و هنگامی که ابراهیم صد ساله بود، پسری زائید که خدا او را اسحاق نامید. بر سر جانشینی ابراهیم میان هاجر و سارا دعوا درگرفت و هاجر و اسماعیل از طایفه طرد شدند و خدا آن‌ها را در بیابان از تشنگی نجات داد. پس از او اسحاق جانشین ابراهیم شد. ابراهیم 175 سال عمر کرد. مسلمانان بر این باورند که یهودان کنونی از تخم اسحاق و اعراب از تبار اسماعیل هستند.

<sup>14</sup> داود پادشاهی است که نزدیک به هزار پیشامیلاد پس از ساول به قدرت رسید. او چون در نواختن چنگ مهارت داشت، به کاخ شاهی آورده شد. در آن زمان سرزمین یهود توسط ارتش فیلیسترها به فرماندهی گولیات مورد هجوم قرار گرفته بود. برادر داود در جبهه جنگ بود. داود برای برادرش نان و آب به جبهه آورد و چون تاب تحمل توهین‌های فیلیسترها را نیاورد، با فلاخن خود سنگی به سوی گولیات پرتاب کرد که به سر او خورد و او را کشت. به این ترتیب ارتش فیلیستر شکست خورد و متواری شد. تا آن زمان یهودان دارای دو دولت شمال و جنوب بودند که گاهی نیز با هم می‌جنگیدند. داود پس از مرگ ساول به شاهی رسید. داود توانست این دولت‌ها را با هم متحد سازد و شاه کشور بزرگی شود. او اورشلیم را که در مرز این دو دولت قرار داشت، فتح کرد و فرمان ساختن معبد بزرگی را در آن شهر داد. پس از آن به سرزمین‌های هم‌جوار حمله‌ور شد و امپراتوری او در شمال تا بعلبک و دمشق و در شرق تا مٔآب و در جنوب تا دریای احمر گسترش داشت. داود نیز چهره‌ای اساطیری است و در اسناد و مدارک تاریخی نمی‌توان رد پای او را یافت. صهیونیست‌های کنونی در پی سلطه مجدد بر سرزمینی هستند که داود بر آن حکومت کرد. او امپراتوری پدر خود را به 10 ناحیه تقسیم

و سیستم اداری و ارتش را مدرنیزه کرد.

<sup>15</sup> بر اساس تورات سلیمان پسر داود بود. او پادشاهی دادگر بود و در احکامی که در امور قضائی صادر کرد، نهایت عدالت نهفته بود. سلیمان نیز شخصیتی اساطیری است و در تاریخ نمی‌توان سند و مدرکی دال بر وجود او یافت. او با ملکه کشور صبا نیز دارای روابط سیاسی و حتی عشقی بود.

<sup>16</sup> محمد در 570 هجری در مکه زاده شد و در 8 ژوئن 632 هجری در مدینه درگذشت. او از خانواده هاشمی از طایفه قریش بود. مسلمانان او را خاتم پیامبران جهان می‌دانند. در قرآن چهار بار (سوره‌های 3، 33، 37 و 38) از محمد نام برده و در هر چهار مورد فرستاده خدا نامیده شده است. نام پدر او عبدالله بود که نشان می‌دهد واژه الله نامی آشنا بود و بت‌پرستان خدایان خود را الله می‌نامیدند. او در شش سالگی پدر و مادر خود را از دست داد و نزد پدر بزرگش عبدالطلب زندگی کرد. او در جوانی چوپان بود، سپس با کاروان‌های بازرگانی سفر کرد و تا دمشق رفت. پس از مرگ او ابوطالب که جوان‌ترین عموی محمد بود، او را به‌خانه خود آورد. او در ابتداء هم‌چون پدر خود بت‌پرست بود. سپس برای خدیجه که بیوه‌ای ثروتمند بود، به‌کار پرداخت و در 595 میلادی خدیجه که 15 سال مسن‌تر از محمد بود، از او خواست با او ازدواج کند. محمد 610 میلادی چهل ساله بود که برای نخستین بار جبرئیل به او ظاهر شد و به او وحی کرد. پیش از آن که پیامبر از مکه به یثرب هجرت کند، در خواب به اورشلیم رفت و از جایی که اکنون مسجد عمر آن‌جا ساخته شده است، به آسمان عروج کرد. از آن‌جا که رهبران مکه در پی نابودی او بودند، 622 میلادی از مکه به یثرب گریخت و در آن‌جا پیروان خود را گرد آورد و قدرت سیاسی شهر را به‌دست گرفت و 10 سال رهبر دینی و سیاسی امت اسلام گشت. در این 10 سال مسلمانان مجبور شدند با مخالفان خود بجنگند و در برخی از جنگ‌ها محمد خود شمشیر به‌دست جنگید و حتی زخمی شد. او طی 10 سال رهبری دینی- سیاسی خود توانست مبانی جامعه اسلامی را تدوین کند.

<sup>17</sup> خلفای امویہ از 661 تا 750 میلادی بر سرزمین‌های اسلامی حکومت کردند. خلافت آن‌ها با معاویہ آغاز شد که در دوران عثمان حاکم سوریه در دمشق بود و پس از قتل عثمان، حاضر به بیعت با علی چهارمین خلیفه مسلمان نشد و توانست منطقه تحت سلطه خود را حفظ کند. پس از کشته شدن علی، پسر او حسن خلیفه شد، اما از خلافت به سود معاویہ استعفاء داد. معاویہ توانست خلافت را به سود فرزند خود یزد ارثی سازد. این رسم بعداً در دوران عباسیان نیز دوام داشت. آن‌ها پس از آن که توسط عباسیان از قدرت رانده شدند، به اسپانیا

رفتند و در آنجا از 756 میلادی امیرنشین کردوان را تأسیس کردند. از آن پس عباسیان توانستند در مصر به حکومت خود ادامه دهند تا آن که در سال 1516 ترکان عثمانی مصر را فتح و خلیفه متوکل سوم را دستگیر کردند و با خود به استانبول بردند.

<sup>18</sup> سلسله خلافت عباسیان در سال 750 میلادی با یاری ایرانیان به رهبری ابن‌مسلم پایه‌گذاری شد و در سال 1258 میلادی آخرین خلیفه عباسی به فرمان هلاکوخان مغول کشته شد. این خانواده توانست بیش از 500 سال و به روایت دیگر بیش از 800 سال بر بخش بزرگی از جهان اسلام حکومت کند.

<sup>19</sup> پروفیسور آرتور کریستنسن، ترجمه رشیر یاسمی، «ایران در زمان ساسانیان»، انتشارات صدای معاصر، 1378، صفحات 82-78 روی‌گر کسی است که با فلزِ روی طرف می‌سازد و از آنجا که یعقوب لیث روی‌گزراده بود، عرب‌ها او را یعقوب صفار نامیدند.

<sup>20</sup> صفار معادل عربی روی‌گر است. روی‌گر کسی است که با فلزِ روی طرف می‌سازد و از آنجا که یعقوب لیث روی‌گزراده بود، عرب‌ها او را یعقوب صفار نامیدند.

<sup>21</sup> از تاریخ زایش یعقوب لیث سندی وجود ندارد. او نخست رویگری کرد و سپس به عیاران و راهزنان پیوست و سرانجام به سرهنگی سپاه یکی از حاکمان سیستان رسید و چندی بعد توانست آن حاکم را در جنگ شکست دهد و در سال 247 هجری حکومت سیستان را از آن خود سازد. او توانست تا 256 هجری هرات، کابل، فارس و کرمان را نیز اشغال کند. در سال 259 برای معتمد خلیفه عباسی هدایا فرستاد، اما خلیفه حاضر نشد او را نماینده خود در مناطقی که در اشغال ارتش یعقوب لیث بودند، بنامد. یعقوب لیث توانست در سال 259 هجری نیشابور را نیز فتح کند و سلسله طاهریان را منقرض سازد. دیری نپائید که گرگان و طبرستان نیز به اشغال او درآمدند. با اشغال اهواز توسط یعقوب لیث خلیفه عباسی دچار دلهره شد و در سال 262 هجری میان ارتش خلیفه و سپاهیان یعقوب جنگی در نزدیکی بغداد درگرفت و یعقوب شکست خورد و به خوزستان بازگشت. او در 265 هجری (879 میلادی) در جندی‌شاپور درگذشت.

<sup>22</sup> خواجه نظام‌الملک طوسی در 10 آوریل 1018 در یکی از دهکده‌های نزدیک طوس زاده شد و در 14 اکتبر 1092 به دست تروریست‌های اسماعیلیه کشته شد. او وزیر پادشاهان سلجوقی آل‌ب ارسلان و ملک‌شاه بود و نویسنده کتاب «سیاست‌نامه» است که در آن هنر و اهداف حکومت کردن را نگاشته است.

<sup>23</sup> خواجه نظام‌الملک طوسی، «سیاست‌نامه، سیرالملوک»، به کوشش دکتر جعفر شعار، انتشارات سخن پاریس، سال انتشار 1364، صفحه 5 هلاکوخان در 1217 میلادی زاده شد و در 8 فوریه 1265 میلادی درگذشت. او یکی از نوادگان چنگیز خان، فرمانده سپاه و شاه‌زاده بود.

<sup>24</sup> هلاکوخان به فرمان برادرش در سال 1256 ایران را به‌طور کامل اشغال کرد و با فتح قلعه الموت اسماعیلیان را تار و مار ساخت. دو سال بعد در 10 فوریه 1258 میلادی بغداد را اشغال کرد و معتصم خلیفه عباسی به فرمان او کشته شد. پس از فتح بغداد 250 هزار تن کشته شدند و کتاب‌های کتابخانه بزرگ این شهر که آن را «خانه دانش» می‌نامیدند، به دجله انداخته شدند. بنا بر اسناد تاریخی بدون یاری شیعیان به ارتش هلاکوخان شاید او نمی‌توانست بغداد را اشغال کند.

<sup>25</sup> امپراتوری عثمانی در سال 1299 میلادی توسط سلجوقیان رومی تشکیل شد و حتی توانست در برابر هجوم مغول و تیمور لنگ نیز دوام آورد و موجودیت خود را حفظ کند. امپراتوری عثمانی پس از اشغال شهر قسطنطنیه و نابودی بیزانس در سال 1453 توانست با شتاب رشد کند و سرزمین بالکان، یونان، بلغارستان در اروپا و تمامی سرزمین‌های جنوبی دریای مدیترانه تا مراکش و همچنین سرزمین عراق و عربستان سعودی را اشغال کند، یعنی تمامی جهان عرب زیر سلطه ترکان عثمانی قرار داشت. وسعت این امپراتوری در سده شانزده میلادی بیش از 5,2 میلیون کیلومتر مربع بود. این امپراتوری در سال 1922 متلاشی شد و در بخش کوچکی از آن آتاتورک توانست دولت ترکیه را به وجود آورد.

<sup>26</sup> سلسله صفویه توسط شاه اسماعیل بنیان گذاشته شد و از 1501 تا 1722 میلادی بر ایران سلطه داشت. به فرمان شاه اسماعیل دین شیعه برای نخستین بار در تاریخ ایران به‌دین رسمی کشور بدل گشت.

27

<sup>28</sup> فتح‌علی‌شاه در سال 1762 میلادی زاده شد و در سال 1834 میلادی درگذشت. او برادر زاده آغا محمدخان قاجار بود و پس از کشته شدن عموی خود در سال 1797 به سلطنت رسید. در دوران او جنگ‌های ایران و روس در سال 1804 آغاز شد و تا 1813 به درازا کشید. ایران در این جنگ‌ها شکست سختی خورد و در نتیجه قراردادهای گلستان و ترکمن‌چای باید بخشی از سرزمین خود را به روسیه واگذار می‌کرد و همچنین تاوان سنگینی به روسیه می‌پرداخت. در سال 1807 قراردادی بین ایران و فرانسه به رهبری ناپلئون بسته شد که طی آن فرانسه متعهد شد ارتش ایران را مدرن کند. اما پس از شکست ارتش فرانسه از ناپلیون در همان سال فرانسه از اجراء قرارداد خود شانه خالی کرد، زیرا

روسیه به تمامی خواسته‌های ناپلئون پاسخ مثبت داده بود. بر اساس قرارداد ترکمن‌چای رود ارس مرز دو کشور شناخته شد، مرزی که هنوز نیز، حتی پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی همچنان دارای اعتبار است.

<sup>29</sup> ناپلئون، لوئی بُناپارت Napoleone Bonaparte در 15 اوت 1769 در جزیره کورس [کورس] زاده شد و در 5 مه 1821 در تبعید درگذشت. او یکی از نوابع نظامی جهان بود و در بطن انقلاب فرانسه به خدمت نظام درآمد و با سرعتی چشم‌گیر در دفاع از حکومت انقلابی در جنگ با همسایگان فرانسه به پیروزی‌های فراوانی دست یافت و سپس علیه حکومت انقلابی کودتا کرد و به‌عنوان کنسول رهبری حکومت را در دست گرفت و تقریباً تمامی اروپا را فتح کرد. اما از آنجا که اداره این مناطق از عهده ارتش [فرانس] برنمی‌آمد، در نتیجه بسیاری از این سرزمین‌ها را از دست داد. سرانجام در واترلو در بلژیک از سپاه متحد اروپا به رهبری انگلستان شکست خورد و مجبور شد به تبعید تن در دهد. ناپلئون با آن که در فرانسه حکومت مردمی را از میان برداشت، لیکن از پشتیبانی بی‌کران مردم فرانسه برخوردار بود.

<sup>30</sup> «سفر در ایران»، گاسپار دروویل، ترجمه منوچهر اعتماد مقدم، انتشارات شباوینز، سال انتشار 1364، صفحه 1813 (2005)،

S. 127–128 (sub. ard al-‘arab: Land der Araber<sup>31</sup>  
“.Kitab al-ikrah”, Kapitel 2. al-mausu’a al-fiqhiyya.Bd.Kuwait“

<sup>32</sup> هارون‌الرشید در سال 148 هجری زاده شد و در سال 193 هجری در طوس درگذشت. او پس از هادی خلیفه شد و در سال 178 یحیی برمکی را وزیر خود ساخت. او با این که در مسائل دینی آدمی بسیار متعصب بود، اما خوش‌گذران بود و شراب می‌خورد. در دوران خلافت او امپراتوری اسلامی به بزرگ‌ترین وسعت خود دست یافت.


<sup>33</sup> جعفر برمکی فرزند یحیی بن خالد برمک است که در دربار عباسی عهده‌دار حکومت و وزارت بود. جعفر برمکی در سال 150 هجری زاده شد و در سال 187 هجری به‌دستور هارون کشته شد. از آنجا که هارون به‌همراه خواهرش عباسه با جعفر برمکی می‌گساری می‌کرد، به فرمان هارون عباسه و جعفر ازدواج کردند، اما حق زفاف نداشتند. بنا به تاریخ طبری اما آن‌ها عاشق یکدیگر بودند و بدون اطلاع هارون با هم هم‌خوابه می‌شدند. دلیل کشتن جعفر روشن نیست. پس از قتل او یحیی و سه پسر دیگر او دستگیر شدند و اموال آنان توسط خلیفه مصادره شد.

<sup>34</sup> ناصرالدین‌شاه در سال 1247 شمسی زاده شد و در سال 1313 به‌دست میرزا رضا کرمانی به‌ضرب گلوله کشته شد. او در هفده‌سالگی شاه شد و حدود 50 سال سلطنت کرد.

<sup>35</sup> میرزا تقی‌خان امیرنظام ملقب به امیرکبیر است. تاریخ زایش او شناخته نیست، در سال 1268 هجری به‌فرمان ناصرالدین‌شاه در حمام فین کاشان به‌قتل رسید. پدر امیرکبیر آشپز قائم‌مقام بود که یکی از سیاستمداران برجسته دوران قاجار بود. قائم‌مقام او را همچون فرزندانش تربیت کرد و در جوانی او را وارد دیوانسالاری ناصرالدین‌شاه کرد که در آن زمان ولیعهد بود. امیر کبیر به‌همراه ناصرالدین‌شاه و یک هیئت سیاسی به روسیه تزاری سفر کرد و پس از چندی سرپرست ولیعهد شد. پس از آن که ناصرالدین‌شاه به تخت سلطنت نشست، او را صدراعظم کرد و در این دوران امیرکبیر کوشید نهادهای دولت را اصلاح کند و به‌وضعیت بحرانی کشور سر و سامان دهد. اما کسانی که در نتیجه این اصلاحات منافعشان در خطر بود، آن‌قدر شاه را تحریک کردند تا او را از صدارت عزل کرد و سرانجام فرمان قتل او را صادر کرد. امیرکبیر یکی از روشن‌بین‌ترین سیاستمداران دوره قاجار بود.

---

# کنفرانس فوروم اقتصادی جهان در وین

جمعه ۳۰ اردیبهشت ۱۳۹۰ - ۲۰ می ۲۰۱۱ 

Indymedia

برگردان ناهید جعفرپور

مبارزه بر علیه سرمایه داری، ستم و استثمار.....

از تاریخ 8 تا 9 ماه جون در شهر وین کنفرانس فوروم اقتصادی جهان برگزار می‌گردد. اصولا فوروم اقتصادی جهان چیست؟ فوروم اقتصادی جهان در واقع نشستی برای هماهنگی و طرح ریزی میان بزرگترین شرکت های جهان و نمایندگان دولت ها قدرتمند کشورهای سرمایه داری که

تجارت جهان را تعیین می نمایند، است. طبق گفته فوروم اقتصادی جهان " عضو " به شرکت های جهانی گفته می شود که درآمدی با حداقل 5 میلیارد دلار آمریکائی در سال داشته باشند. بنابراین این بانک ها و کنسرن های قدرتمندند که در اوائل ماه جون در شهر وین همدیگر را ملاقات می کنند. کنسرن های تسلیحاتی و نفتی، دولت های جنگ افروز، بانک ها و غیره این کنفرانس را سازماندهی می کنند تا با یکدیگر به تصمیم گیری بپردازند و بدین طریق روش های حرکت خویش را در ربودن دسترنج کارگران و مردم جهان طرح ریزی و هماهنگ سازند. آنها همدیگر را ملاقات می کنند تا نقشه بریزند که چگونه برای دست یابی به سود بیشتر و سلطه بر مناطق جدیدتر مبارزه کنند.

رقابت هر چه شدیدتر با هم ، مجبورشان می سازد که حداقل کوتاه مدت هم که شده در باره جزئیات با هم به گفتگو بپردازند. این رقابت توسط فوروم اقتصادی جهان از بین نرفته بلکه خود را همواره در جنگ بر ای منفعت و امکانات متفاوت سرمایه گذاری نشان می دهد. مسئله ای که در آن دولت های در بالا ذکر شده نقش بازی می کنند.

این دولت ها نه تنها امروز باید امکانات ارزان برای سود ببری بانک ها و کنسرن ها را امنیت بخشند بلکه همچنین می بایست با ابزار نظامی امکانات جدید برای این سودبری فراهم سازند ( توسط حمله نظامی به کشورهای دیگری چون افغانستان، عراق و سایر کشورهای عربی... ).

اگر کارگران و ملت های کشورهای که بخاطر منافع سود برانه آمریکا، اتحادیه اروپا، چین و یا روسیه استثمار می شوند بخواهند و یا بهتر بگوئیم بتوانند دیگر این اوضاع را تحمل نکنند و در مقابل از خود دفاع کنند در این صورت کشور های قدرتمند دیگر نخواهند توانست از تروریسم و همسان آن صحبت کنند. شورش بر علیه استثمار و ستم و ظلم به هیچ وجه تروریسم نیست بلکه شورش بر علیه این اوضاع کاملاً بجاست.

جنبش های آزادی بخش، خیزش های مردمی در هند در فلپین و در پرو و..... همه جنبش هایی هستند که برای آزادی مردم در این کشورها مبارزه می کنند و هدفشان جامعه ای است که در آن منافع سودبرانه سرمایه فاکتوری تعیین کننده نیست بلکه برآوردن نیازهای مردم فاکتور اساسی می باشد.

آنها مبارزه می کنند برای حق خود گردانی و تعیین سرنوشت خویش و در این راه بر این امر آگاهند که در ابتدا باید به نفوذ امپریالیست ها خاتمه داد. یک چنین مسئله ای همچنین برای اروپای شرقی و منطقه بالکان و ... صادق است. اگر چه در آنجا هنوز کارگران و خیزش های مردمی به مرحله ای نرسیده اند که مثلا در آسیا یا آمریکای لاتین رسیده اند.

مبارزه ملت های بالکان بر علیه انهدام خدمات اجتماعی ، برای حقوق سیاسی ، بر علیه استثمار دائمی و ظلم و ستم و تحریکات ناسیونالیستی بورژوازی که این ملت ها را در برابر هم قرار می دهد و آنها را ضعیف می سازد، مبارزه ای درست است و باید مورد پشتیبانی قرار گیرد.

سیستم سرمایه داری در حال حاضر همواره با قدم های محکم بدنبال سوده های چرب و نرم روان است تا بدینوسیله حداقل برای خودش شرایط بحرانی را در برخی از بخش ها حل نماید. بله آنها در این امر موفق می شوند زیرا که آنها تمامی کشورها را از نو بین خود تقسیم نموده اند و به زیر سلطه کشیده اند. یونان مثال خوبی برای اثبات این ادعا است. در آنجا بیکاری عمومی، بدبختی، افزایش قیمت ها، تعدیل ها در بسیاری از بخش های مهم جامعه و غیره همواره مسئله ای روزمره شده است.

بله در آنجا هم خیزش های کارگران و مردم همچنان در حال رشد است. از طریق به اصطلاح " پاکت صرفه جوئی" باید مردم هزینه بحران را پردازند. کنسرن ها و دولت ها می خواهند درآمدها و سوده های خویش را به هزینه و به خرج طبقه کارگر و ملت ها مرمت کنند. ملت هائی که وضعیت زندگیشان توسط این پاکت های صرفه جوئی همواره بد و بدتر خواهد شد و برآوردن ابتدائی ترین نیاز های زندگیشان غیر ممکن تر.

اینکه سرمایه داران برای رسیدن به سود به هرکاری دست می زنند تنها به پاکت های صرفه جوئی، جنگ ها و بدبختی و رنج ختم نمی یابد بلکه همچنین فجایعی چون فاجعه اتمی فوکوشیما در ژاپن به روشنی به حساب رهبران جهان نوشته می شود. رهبرانی که ساخت پروژه های رآکتور های اتمی را برای رسیدن به منافع بسیارکلان همواره اکنون و در آینده به هر چیز دیگری ترجیح می دهند.

مسلم است که در میان شرکت کنندگان کنفرانس فوروم اقتصادی جهان نمایندگان کنسرن های مهم اتمی حضور دارند که می خواهند طرح های

خویش را نه برای انهدام تاسیسات اتمی بلکه برای استخراج هر چه بیشتر ذخایر اوران در کشورهای آفریقا و آسیا به تصویب کنفرانس برسانند.

کنفرانس فوروم اقتصادی جهان در وین بیان تضاد حل نشدنی میان منافع سرمایه داران برای استثمار و رسیدن به سودهای کلان و منافع کارگران و مردم کشورهای سرتاسر جهان است. این تضاد ها را به هیچ وجه نمی توان با اصلاحات و رفرم تعمیر نمود و از بین برد. بلکه تنها از طریق انقلابی می توان به رفع آن اقدام نمود. به این لحاظ مخالفت با کنفرانس فوروم اقتصادی جهان می تواند قدم مهمی در راه رسیدن به راه های انقلابی باشد.

بنابراین برای نیل به این اهداف در آکسیون های ضد کنفرانس فوروم اقتصادی جهان شرکت نمائید و با اعتراض خود کمک کنید تا این کنفرانس شکل نگیرد. بیائید تا با هم چشم انداز های انقلابی را خلق نمائیم. مبارزه همچنان ادامه خواهد داشت.  
آدرس های تماس:

rkjv@gmx.net

international@avrupadgh.com

http://www.adghyouth.wordpress.com

---

## کنفرانس دوروزه درباره تحولات خاورمیانه در استکهلم

چهارشنبه ۲۸ اردیبهشت ۱۳۹۰ - ۱۸ می ۲۰۱۱

✘ کردیش پرسپکتیو با همکاری سازمان "آ ب اف"، سازمان جوانان آکادمیک کورد و سازمان زنان کورد در اوپسالا، کنفرانسی دوروزه در شهر استکهلم برگزار خواهد کرد. این کنفرانس در دو بخش مجزا به زبانهای کوردی و فارسی در روزهای شنبه 21 و یکشنبه 22 می از ساعت 9 تا 16 در تالار "آ ب اف"، استکهلم برگزار می شود. بخش اول این کنفرانس دو روزه که در آن سخنرانی به زبان کوردی ارائه خواهد شد، از صبح روز شنبه تا ظهر روز یکشنبه به طول

خواهد انجامید. در این بخش از کنفرانس 7 شخصیت آکادمیک و تحلیلگر سیاسی کورد سخنرانی خواهند داشت.

بخش دوم این کنفرانس که عصر روز یکشنبه و به زبان فارسی برگزار می شود، چهار ساعت به طول می انجامد. برنامه ای این کنفرانس به شرح زیر است:

### روز شنبه 21-05-2011

9:00 تا 9:20: افتتاحیه ای کنفرانس

9:20 تا 10:00: دکتر عبدالباسط سیدا، دارای مدرک تحصیلی دکترا در رشته ای فلسفه

موضوع: تحولات اخیر و مسئله ای کورد در سوریه

10:05 تا 10:45: دکتر عثمان آیتار، جامع شناس و استاد دانشگاه

موضوع: سد ای کوردها، آرزوها، فرصت ها و موانع

10:50 تا 11:30: دکتر معتم تاتایی، اقتصاددان و استاد دانشگاه

موضوع: نقش اقتصاد در رخدادهای اخیر خاورمیانه و کوردستان

11:30 تا 12:00: استراحت

12:00 تا 12:40: دکتر برهان یاسین، استاد دانشگاه در لوند

موضوع: خاورمیانه و جنوب کوردستان: 20 سال بعد

12:45 تا 13:25: دکتر مریوان وریا قانع، استاد علوم سیاسی در

دانشگاه آمستردام

موضوع: کورد و قرن بیست و یکم: مشکلات و تهدیدهای بزرگ

13:25 تا 13:40: استراحت

13:40 تا 14:10: سؤال ها

14:10 تا 15:50: پاسخ به سئوالات (20 دقیقه برای هر یک از 5 سخنران

برنامه)

### روز یکشنبه 22-05-2011

9:00 تا 9:40: دکتر سهیلا قادری، محقق حوزه ای زنان

موضوع: نقش زنان در جنبش دنیای عرب، انعکاس و بازتاب آن در

مبارزه ای زنان کورد

9:45 تا 10:25: پروفیسور عباس ولی، استاد دانشگاه

موضوع: جنبش خاورمیانه، بحران حاکمیت سیاسی مطلق و مسئله ای کورد در

جمهوری اسلامی

10:25 تا 10:45: سؤال ها

10:45 تا 11:30: پاسخ به سؤال ها از سوی دکتر سهیلا قادری در 20

دقیقه و دکتر عباس ولی در 15 دقیقه

11:30 تا 11:40: اختتامیه ای بخش کوردی کنفرانس

عصر روز یک شنبه به فارسی 2011-05-22

12:10 تا 12:50: دکتر مهرداد درویش پور، جامعه‌شناس و استاد دانشگاه

موضوع: پیامد خیزش‌های منطقه در تحولات سیاسی ایران: گسترش واگرایی یا همگرایی ملی؟

12:55 تا 13:35: مهندس حسن شریعتمداری، فعال سیاسی

موضوع: آیندگی خاورمیانه، هرج و مرج - اسلام سیاسی و یا دمکراسی؟  
13:40 تا 14:20: پروفیسور عباس ولی

موضوع: گذار به دمکراسی، جنبش سبز و گفتمان هویت‌های ملی غیر حاکم در ایران

14:20 تا 14:35: استراحت

14:35 تا 14:50: سئوال‌ها

14:50 تا 15:50: پاسخ به سئوال‌ها

15:50: پایان کنفرانس

شرکت در این کنفرانس برای عموم آزاد است.  
وب‌سایت کردیش پرسپکتیو

---

## گرایش به راستی و به روز شدن!

(چالش در حل مسائل سیاسی، دموکراسی یا نیروی نظامی)

دوشنبه ۲۶ اردیبهشت ۱۳۹۰ - ۱۶ می ۲۰۱۱

احسان دهکردی

مقدمه

امروزه در صحنه فعالیت‌های سیاسی و سیاست‌ورزی، سختی تحلیل از شرایط، شجاعت خاصی را در بیان اعلام مواضع می‌طلبد.

چند سالی است که آمریکا و اروپا در جایگاهی قرار گرفته‌اند که علیه بسیاری از سران کشورهای غیردموکرات و دیکتاتور که به سرکوب مبارزات مردم خویش مشغولند - شخصیت‌هایی که روزی سنبل مقاومت در مقابل "امپریالیسم" و استعمار بودند و جنبش‌های رهائی‌بخش و آزادی‌بخش را هدایت و پشتیبانی می‌کردند - به دفاع می‌پردازند.

شاید بتوان یکی از این افراد را صدام حسین نامید که در واقع نه در صحنه‌های سیاسی خارجی موفق بود و نه در پیشبرد سیاست‌های داخلی خویش!

انگیزه های مبارزاتی و ارزشهای سیاسی که بعد از جنگ جهانی دوم بخصوص در دو دهه ۵۰ تا ۷۰ شناسنامه مثبت فرد سیاسی و مترقی بود، امروزه بگونه ای است، که مشخص های فرد سیاسی و مبارز در ابعاد دیگری متکامل تر شده است.

اگر مبارز "ضد امپریالیست" و مبارزه "ضد امپریالیستی" بیان یک هویت سیاسی مثبت و "خلقی" بود، ولی شرط کافی برای دموکرات بودن، و پشتیبانی از دموکراسی نبود!

مبارز "ضد امپریالیست" "قهرمان ملی" بود. ولی این فقط یک سوی واقعیت بود، آنچه در عمل تجربه شد، نشان داد که فرد "ضد امپریالیست" عملکردی مترقی تر از "امپریالیسم" نداشته که هیچ! در سرکوب مردم خویش نیز وحشیانه تر عمل می کرده و می کند. (در ایران، روح الله خمینی یکی از این مبارزین "ضد امپریالیست" یا "ضد آمریکائی" بود، علی خامنه ای نمونه دیگری در شرایط فعلی است).

بنابر این مبارزه "ضد امپریالیستی" به خودی خود نوید آزادیخواهی و نوید زندگی بهتر برای مردم یک دیار نیست. هر چند که می تواند نوید استقلال سیاسی باشد. اما استقلال سیاسی و مبارزه با دخالتگری خارجی در امور یک کشور به خودی خود بوجود آورنده یک مناسبات اجتماعی مردمی و نوید دموکراسی و رعایت آن در کشور نیست، یا بوجود آورنده کیفیتی که تغییر جدی در زندگی مردم بوجود آورد. استقلال سیاسی چگونه می تواند زمینه ساز دموکراسی و حقوق شهروندی در یک جامعه عقب مانده اقتصادی باشد!؟

نمونه ویتنام، چین، کوبا و حتی روسیه نشان داد که مشکلات مردم با رفتن "امپریالیسم" و "نظام سرمایه داری" حل نمی شود. برای زحمتکشان ساکن یک کشور مهم نیست که توسط چه کسی استثمار می شوند، سرمایه دار داخلی یا سرمایه دار خارجی به هر صورت استثمار می شوند! (جدا از مسئله ملی) و آزادیهای فردی و سیاسی آنها سلب می شود.

زمانی که رشد اقتصادی و رشد نیروهای مولده در جوامع عقب مانده در گسترش روابط کالائی و مناسبات سرمایه داری نهفته است، تکیه بر شعارهای سوسیالیستی و "رهبری طبقه کارگر" فریبی بیش نیست. رشد اقتصادی در گرو تضمین مالکیت خصوصی و رشد مناسبات سرمایه داری است، در بستر چنین شرایطی است که حقوق فردی و آزادیهای فردی در جامعه مطرح می شوند. در همین راستا واژه های سیاسی ملت، دولت، شهروند و حقوق شهروندی شکل می گیرند.

بنابراین در جامعه سرمایه داری است که تلاش برای تحقق آزادیهای اجتماعی در پیش روی انسان قرار می گیرند و طرح می شوند. منظور از این کلام این است که پی آمد سیاسی مبارزه آقای قذافی و... با "امپریالیسم" دموکراسی و آزادیهای اجتماعی برای مردم سرزمینشان نبوده است، فیدل کاسترو در کوبا، صدام حسین در عراق، کیم ایل سونگ در کره شمالی، خمینی در ایران از جمله این رهبران هستند.

عملی که امروز از طرف کشورهای اروپا و آمریکا دوباره (روش جمهوری خواهان آمریکا) با اشکال جدیدی از طرف حزب دموکرات آمریکا علیه سران کشورهای "ضد امپریالیسم" صورت می گیرد، هر چند که در چارچوبه های حفظ هژمونی جهان سرمایه یا پدیده گلوبالیزاسیون قابل توجیه است، اما با شعار رعایت دموکراسی و تمکین به رأی اکثریت مردم است!

در سالهای جنگ استقلال طلبانه ویتنام، چین، کوبا و... مبارز سیاسی در تلاش برای سرنگونی دولتهای دست نشانده و یا متکی به دول خارجی دارای ارزشهای ملی و "قهرمان ملی" بود. در آنزمان استقلال یکی از اهداف سیاسی مبارزات رهایی بخش بود.

امروز ناتو عملیات دفاع از مردم لیبی را بعهده می گیرد و قذافی در مقابل آن ایستاده است. آیا همانگونه که در ایران مردم با رأی خود در مقابل ولی فقیه قرار گرفتند، در لیبی در مقابل قذافی قرار نمی گرفتند؟ چرا حاکمان از دموکراسی وحشت دارند؟ در این شرایط نیروی مترقی در کدام سو ایستاده است؛ دفاع از قذافی و دیکتاتورها یا دفاع از ناتو؟ مطمئناً هیچکدام!

### از مشخصه های جنبشهای کنونی

این جنبشها خود را در دشمنی با سرمایه و مناسبات سرمایه داری تعریف نمی کنند، اگر در جنبشهای "کمونیستی" دشمنی با سرمایه و مناسبات سرمایه داری انگیزه مشارکت کارگران و زحمتکشان در مبارزات اجتماعی بود، امروزه تلاش برای باز شدن فضای سیاسی و اجتماعی، برای مشارکت اقتصادی و بهره بری از امکانات داخلی و خارجی، برای رفاه بیشتر هدف نیروهای جوان است.

آنها تبلیغ اندیشه کمونیستی و دفاع از کارگران را پذیرش زندگی امروزی کارگران و گسترش "فرهنگ کارگری" که از نظر آنها بسیار عقب مانده است، تصور می کنند و از آن دوری می جویند. شرایط اقتصادی و سیاسی "اردوگاه سوسیالیستی" در مقایسه با دنیای غرب پیش روی آنهاست.

بنابراین این جنبشها بیان منافع خود هستند و "رسالت تاریخی" دفاع از کارگر و زحمتکش را وظیفه خود نمی دانند و تلاش برای زندگی بهتر را با توجه به امکانات موجود و ایجاد شرایط برابر برای همه طلب می کنند.

همه گیر شدن این ایده و تلاش برای سهم بری از منابع ثروت و برابری در کسب مراتب اجتماعی و درکنار آن مقایسه وضعیت سیاسی و امکانات رفاهی با کشورهای دیگر دنیا، به سرعت توانسته بخشهای متوسط و مدرن را در مقابل دولتهای انحصار کننده قدرت اقتصادی که منجر به تمرکز سیاسی و شکل دهی به دیکتاتوریها شده، قرار دهد.

بنابراین جنبشهای کنونی در گام اول بدنبال باز شدن فضای سیاسی و آزادیهای اجتماعی هستند.

این جنبشها غیر ایدئولوژیک، در عین حال پذیرای آزادی اندیشه هستند. این جنبشها نه تنها با عقیده و مرام خاصی هم خوانی

ندارند بلکه بدلیل توجه به کثرت گرائی و آزادی اندیشه که ناشی از فرا طبقاتی بودن آنهاست، از نیازهای عمومی سخن می گویند و در عمل به اصول دموکراتیک معتقد هستند.

در همین راستا جنبش های حقوقی زنان بخصوص در کشورهای عربی، حاکمیت های مذهبی و فالانژ منطقه را به وحشت انداخته است. برابری خواهی زنان در مقابل قلدر منشی جوامع مرد سالار عرب، اسلام شیعه و قوانین ضد زن مستتر در آنها به چالش کشیده است.

دخالت گری گسترده زنان در مسائل سیاسی و اجتماعی بخصوص در جنبش اخیر مردم ایران و کشورهای با سلطه فرهنگی مذهب، بخصوص اسلام زده که همه حامل فرهنگ های عقب مانده عشیره ای و روستائی هستند، گرایش های دموکراتیک جنبش های اخیر را فزونی بخشیده است.

اینکه گذار این جوامع از مناسبات عقب مانده گذشته به شرایطی آزاد تر چگونه صورت می گیرد بستگی به دولتمداران این کشورها دارد.

گرایش عمومی دیگر این جنبش های اجتماعی در نفی خشونت و طرح شعارهای اصلاحی و مسالمت آمیز است. این جنبش ها بدنبال انقلاب نیستند، اما اجازه نمی دهند که روند تغییرات سیاسی و تکامل اجتماعی در تمامی سطوح مسدود شود، و دیکتاتورها و تنگ نظرها دوباره مسلط شوند.

این جنبش ها با نگاهی منطقی به غرب و دستاوردهای صنعتی بشری از دشمنی های کور دوری می جویند و در گام های سیاسی خود، با حفظ استقلال سیاسی از دست آوردهای جهان بشری بهره می گیرند.

این جنبش ها در چارچوبه های رهبری یک فرد یا گروه سیاسی محدود نمی شوند، هر چند که امروز در ایران به دلیل وجود حاکمیت استبدادی و شرایط غیر عادی، مجبور به پیوند هائی در مبارزه بایک یا دو نفر شده اند.

سیالیت و گستردگی انگیزه های مبارزه، همراه با استقلال فکری و پذیرش زندگی با تمام پیچیدگی ها و تنوعها، بدور از خرافات و توهمات که نتیجه نگاهی واقع بینانه به جهان امروزی است، مانع از شکل گیری تشکلات هرمی، انگیزه های بسته مبارزاتی و همچنین رهبریت ایدئولوژیک و کاریزما می شود.

### در مورد حمله نظامی ناتو

در دوران "جنگ سرد" دنیا عرصه تناب کشی از یک طرف کشور "شوراها" و هم پیمان های آن برای گسترش منافع "سوسیالیزم واقعا موجود" بود، و از طرف دیگر دول سرمایه داری برای حفظ منافع خود در کشورهای پیرامونی (در حال توسعه، کمپرادور). کشمکش ما بین این دو بلوک برای حفظ منافع خود و جلوگیری از نفوذ رقیب، بستر ساز دیکتاتوری و بکارگیری خشونت به عنوان تنها روش حفظ منافع در درون این بلوکها شد (بلوک غرب و شرق).

بستن فضای سیاسی در کشورهای هم پیمان غرب (کشورهای آمریکای لاتین، آمریکای مرکزی، آسیا و...) و تلاش برای سرکوب نیروهای "کمونیست" و "چپ" با توجه به زمینهای اعتراضات سیاسی و ترس فزاینده دنیای غرب

و آمریکا در مقابل رشد اپوزیسیون ضد سرمایه و گسترش بلوک "کمونیسم"، جهان سرمایه داری را مجبور به حفظ منافع از طریق بکارگیری دیکتاتوری و سرکوب جنبشهای آزادی بخش کرد.

بعد از فروپاشی این "سوسیالیزم" قلابی و رشد مناسبات سرمایه داری و ورود سرمایه های انحصاری در این کشورها با گذشت زمان فضای بسته و خفقانی کشورهای پیرامونی و وابسته به غرب نیز باز شد.

رفته رفته فضای سرد و پلیسی جنگ سرد کنار زده می شود. به هر صورت برای دنیای سرمایه امنیت مسئله مهمی است، اگر روزی در سایه تفنگ بدست می آمد امروز در سایه تفنگ و دمکراسی تضمین می شود. اما این دمکراسی در هر شکل و سطح به نفع آینده بشری است، گسترش نهادهای اجتماعی و بسط اندیشههای دموکراتیک، ارزش بخشیدن به انسان و حقوق انسانی از جمله هدفهای سوسیالیستی است.

انگیزه های سیاسی جنبش های امروزی ما را به این سو هدایت می کند که آنها بیش از آنکه به دنبال منافع اقتصادی باشند، دنبال آزادیهای فردی و اجتماعی هستند. دنیای امروز گشایشهای سیاسی را در اولویت فعالیتهای اجتماعی قرار می دهد، چرا که رشد تکنیک و صنعت را در کنار دمکراسی با هم ارزیابی می کند و در صدد حل مسائل به شکلی واقع بینانه تر و پراگماتیستی است، یا سعی می کند فقط کمی بیشتر را اندیشه کند تا ساختن آرمانهای دست نیافتنی را!

با رشد روز افزون سیستم های ارتباطی و تماسهای روزانه مردم دنیا با یکدیگر، آزادیهای انسانی و تنفس در فضائی آزاد، گویا از نان شب واجب تر شده است. این مسئله بخصوص با شکل گیری و رشد اقشار متوسط شهری در بسیاری از کشورهای دنیا هر روز بیشتر از پیش خود را نشان می دهد.

اما شکل دهی به دموکراسی در یک کشور با وجود استحکامات حکومتهای دیکتاتور، با دست خالی برای مردم هزینه های جبران ناپذیری در بر دارد. دولتهای غیر دموکراتیک و بسته مجبورند برای ادامه حاکمیت خود به زور چماق و اسلحه پناه ببرند. ادامه ماندگاری آنها در قدرت سیاسی فقط در پناه یک نیروی نظامی مجهز با تجهیزات مدرن امکان پذیر است. پیچیدگی مبارزه آزادیخواهان مردم این سرزمینها در اینجاست، و پیروزی بر چنین دیکتاتورهای با دستان خالی امکان پذیر نیست.

تفاوت در این است که در یک سوی مبارزه مردمی قرار دارند که با دست خالی و صرفاً با رأی خودشان مواضع سیاسیشان را اعلام می کنند؛ آنها از حق سیاسی شهروندی پلی بسوی (شعار رأی من کو!) دموکراسی و حقوق فردی خود زده اند و تنها سلاح این جمع اتحاد و فراوانی آنهاست. در نقطه مقابل نیروهای وحشت زده، عقب مانده، در اقلیت قرار گرفته، قدرت خود را در مجهز شدن به سلاحهای کشتار جمعی، استمرار سرکوب، ایجاد رعب و وحشت و فریب و نیرنگ می بینند.

پس نگذاشتن این حاکمان سیاسی و پافشاری بر ماندن و سرکوب کردن راههای عبور مسالمت آمیز قدرت بسوی اکثریت مردم را در چنین

سرزمینهای سد می کند. نه روشنفکر مترقی و صلح جو که خود را در ضدیت با خشونت بیان می کند، و نه توده مردم که از خونریزی گریزانند، با جنگ و برخوردهای خشونت آمیز همراهی ندارند. ولی آنچه تاریخ بشری تجربه کرده این است که همیشه نمی توان برای عبور از سدهائی که مانع ترقی بشری هستند از روشهای مسالمت جویانه و صلح آمیز استفاده کرد. از طرفی دیگر خشونت، در رفتار، جنگ و انسان کشی، ادبیات سیاسی انسان مدرن نیست. ما تحت هر شرایطی نباید مبلغ خشونت باشیم، هر چند که می دانیم جوامع بشری هنوز تا آن مرحله فاصله زیادی دارند.

در این گونه شرایط این ما نیستیم که تاریخ را می سازیم، نه توان مادی آن را داریم و نه اصولاً با توجه به نرمی که در نظر و فکر داریم دستانمان به تبلیغ خشونت می رود، برای همین ما نظاره گر شرایط خواهیم بود.

آنچه امروز در لیبی شاهد آن هستیم گواه این وضعیت است. طبیعی است که ما با دخالت نظامی خارجی در امور سیاسی لیبی یا هر کشور دیگر مخالفیم، و اصولاً با اعمال خشونت در پیشبرد امور سیاسی مخالفت می کنیم، ولی آنچه که انجام خواهد شد از بالای سر ما عبور خواهد کرد، و مارا پشت سر خواهد گذاشت و برنامه های خود را به پیش خواهد برد.

قذافی پلهای پشت سر خود را خراب کرد، سرنوشت او با اسلحه رقم خواهد خورد، و با خفت و خواری چون صدام حسین در سوراخی پیدا خواهد شد.

هر چه مبارزات سیاسی و تغییرات سیاسی ازمسیر نهادهای اجتماعی و مسالمت آمیز عبور کند، ریشه های عمیقتری در جامعه خواهد دواند و شانس رشد و مقاومت بیشتری در برابر ناملايمات خواهد داشت.

احسان دهکردی

دهم می ۲۰۱۱

---

## چپ و سه گسست اساسی

مسئله چپ در ایران و جهان - گفتوگو با شیدان وثیق (۱) 

دوشنبه ۲۶ اردیبهشت ۱۳۹۰ - ۱۶ می ۲۰۱۱  
اندیشه زمانه - در گفتوگو با شیدان وثیق، از مفهوم چپ، و از "گسست"هایی که به نظر او امکان رهایی را در تاریخ نشان می دهند و چپ در نهایت به اعتبار آن امکان، امکان شکلگیری و عمل و ایده پردازی یافته است، سخن می رود.

گفت‌وگو با شیدان وثیق، از چهره‌های شناخته‌شده‌ی چپ، در چهار قسمت منتشر می‌شود:

بخش یک: چپ و سه گسست اساسی

بخش دو: مفهوم سیاست

بخش سه: گسست و تداوم

بخش چهار: آرمان و واقعیت.

هر بخش با پرسشی و اظهارنظری آغاز می‌شود، سپس شیدان وثیق به تشریح نظر خود می‌پردازد.

آقای وثیق، آقای میرشمس‌الدین ادیب‌سلطانی در کتابی که به تازگی در مورد "مسئله‌ی چپ" منتشر کرده، مسئله را در سطح بالایی از انتزاع در نظر گرفته، به طوری که مسئله چپ تقریری در سطح و حد مسئله‌ی مدرنیته و روشنگری یافته است. نظر شما چیست؟ آیا شما اصولاً به وجود مسئله‌ای به نام "چپ" معتقدید؟ اگر آری توضیحتان در این باره که چپ چگونه از راه حل به مسئله تبدیل شد چیست، جایگاه درست طرح این مسئله کجاست و به قول قدما محل نزاع کجا قرار دارد؟

شیدان وثیق: نام «چپ» (La gauche) را فرانسویان در انقلاب ۱۷۸۹ خود ابداع کردند. در مجلس مؤسسان برخاسته از آن و پیش از انقراض نظام سلطنتی، نمایندگان طرفدار حق و تو پادشاه در سمت راست و مخالفان در سمت چپ مجلس قرار داشتند. زین پس «چپ» و «راست» چون مقوله‌ای سیاسی وارد ادبیات سیاسی می‌شود. پس «چپ» فرزندانقلاب است. خاستگاه در «مجلس نمایندگان مردم» دارد. با «امرعموم» Res publica (جمهور) - در برابر «امر مستبد» Res potentat - سرشته است.

این نام، همانطور که آقای ادیب سلطانی نیز مورد توجه قرار داده‌اند، همزاد مدرنیته و در نفی نظام‌های کهنه، از اواخر سده‌ی هجدهم در اروپای غربی متداول می‌شود. اما به ویژه در سده‌ی بیستم است که می‌توان از گسترش استعمال واژه «چپ» در ادبیات سیاسی بین‌المللی سخن گفت، چرا که این اصطلاح را نمی‌توان نزد روشنگرانی چون روسو که زمینه‌های فکری انقلاب فرانسه را فراهم ساختند یافت، هم‌چنین نزد فلاسفه‌ای چون کانت و هگل که متأثر از آن انقلاب بودند، و حتا - و جالب این جاست - نزد متفکران انقلابی سوسیالیست یا کمونیستی چون مارکس که بیش از همه انقلابات و مبارزه طبقاتی در فرانسه‌ی ۱۸۳۰ تا ۱۸۷۰ را مد نظر داشت، اشاره‌ای به واژه‌ی «چپ» در مجموعه آثارشان دیده نمی‌شود. در حقیقت با شکل‌گیری احزاب گوناگون سوسیالیستی، کمونیستی، آنارشیستی و غیره در دوران معاصر در نقد و نفی نظام نوین بورژوازی و سرمایه داری و آن هم به ویژه در سده‌ی بیستم است که کاربرد «چپ» رواج و «معنا» پیدا می‌کند.

این «معنا» را شاید بتوان در ۵ امرارزشی خلاصه و بیان کرد که بدون ترتیب اهمیت یا ارجحیت‌شان عبارت‌اند از:

۱- عدالت اجتماعی و تقسیم عادلانه‌ی ثروت،

۲- برابری و عدم تبعیض

۳- آزادی.

۴- دفاع از بخش عمومی، منافع عمومی و امر جمعی (کلکتیو) و

۵- اعتقاد به جمهوری و دموکراسی.

چپ فرانسوی البته یک امر ششمی را نیز بر این‌ها اضافه می‌کند که جدایی دولت و دین (لائسیته) و نفی دین‌سالاری است.

تعریف بالا اما مبین ارزش‌هایی عام و کلی است. هر گاه سخن از تحقق و تبدیل‌شان به واقعیت رود، «چپ» وا می‌رود، منقسم می‌گردد و به روندهای گوناگون و متضادی تجزیه می‌شود.

«چپ» هیچ‌گاه واحد نبوده و نیست. «چپ» همواره متکثر و چندگانه بوده است. از این رو باید از «چپ‌ها» سخن گفت.

تضاد میان فرقه‌های گوناگون «چپ» گاه به مراتب شدید تر از تضاد میان راست و چپ است. مروری بر تاریخ دو‌یست ساله‌ی «چپ» این حقیقت را بر ما آشکار می‌سازد که چپ تنها در زمان‌هایی، نقطه‌هایی و سکانس‌هایی از تاریخ رخدادهای اجتماعی و سیاسی تبلور و ترجمان اتحاد و انسجامی بوده است. به طور نمونه در هنگامه‌ی انقلاب‌ها یا جنبش‌های بزرگ اجتماعی.

خارج از این برهه‌ها چیزی به عنوان تئوری و پراتیک «چپ» چون مقوله‌ای مستقل و استوار بر خود وجود نداشته است. آن چه همواره بوده و مانده است ایده‌های گوناگون، تئوری‌های گوناگون، ایدئولوژی‌های گوناگون و گاه کاملاً متضاد چون سوسیالیستی، کمونیستی، جمهوری‌خواهی، آنارسیستی، جنبشی و امروزه محیط زیستی و غیره است.

«چپ»، بدین ترتیب، در طول تاریخ‌اش کمتر یک‌دست و یکسان بوده که «راه‌حلی» به گفته‌ی شما داشته باشد. اگر چنانچه راه‌کاری وجود می‌داشت، نه یک بلکه چند و چندین راه‌کار و بیشتر متضاد مطرح بوده است.

«اتحاد چپ»، در نظر و عمل، در طول همین تاریخ دو‌یست ساله، همواره امید، آرزو و شرط‌بندی بوده است. در نقطه‌هایی از تاریخ چنین امری، به صورتی موقت، ناپایدار و گذرا، رخ می‌دهد. مانند «جبهه‌ی خلق» در فرانسه در سال ۱۹۳۶ و یا «جبهه‌ی جمهوری‌خواهان» در جنگ داخلی اسپانیا در همان دوران.

اما آن چه همواره بوده است، به ویژه با چیرگی لنینیسم و استالینیسم توتالیتار بر اندیشه و عمل چپ در زمان «سوسیالیسم واقعا موجود»، جدایی، افتراق، انشعاب و چنددستگی است که حتی به جنگ و ستیز نظامی نیز می‌انجامد: گسست تاریخی سوسیال‌دموکراسی غربی و کمونیسم سویتیک، اخراج یوگوسلاوی از اردوگاه شوروی، انشعاب بزرگ چین و شوروی، اشغال نظامی مجارستان و چکوسلواکی، درگیری نظامی و مرزی چین و شوروی، جنگ چین و ویتنام...

در ایران ما نیز جنبش «چپ» همواره پدیداری متکثر و متضاد بوده است. تا پیش از شکل‌گیری جریان‌های چریکی، مائوئیستی و غیره در دهه‌ی ۱۹۷۰ (۱۳۵۰)، چپ در هیبت حزب توده چون عامل مستقیم اتحاد شوروی در ایران خلاصه می‌شد. پیشگامی و مقاومت شجاعانه‌ی خلیل‌ملکی و

سوسیالیست‌هایی آزادی‌خواه و مستقل در محفل‌های کوچک، تک و تنها در برابر تروریسم فکری و تبلیغاتی زرادخانه‌ی حزب توده و حامیان شمالی‌اش، در فصلی بین شهریور ۲۰ تا کودتای ۲۸ مرداد، کارچندانی نمی‌توانست از پیش برد.

با شکل‌گیری آن چه ما در آن دوران (دهه ۱۳۵۰) جنبش نوین کمونیستی می‌نامیدیم، چپ‌های گوناگونی به‌وجود آمدند: گاه کم و بیش در تداوم همان بینش و تفکر سویتیک با شکل و شمایلی دیگر (جنبش چریکی) و گاه (آن چه که به نویسندگی این‌سطور مربوط می‌شود) در بُرشی محدود و ناقص از آن مکتب و سیستم در تفکر و عمل (جنبش مائوئیستی).

اما «چپ» از «راه‌حل» به «مسئله» نمرسد، بلکه از همان ابتدا در برابر مسئله و معما قرار داشته است. هر دسته و گروهی از چپ نظریه‌هایی را طرح می‌کند که به باورِش راه کار و کلید حل معمای جامعه‌ی بشری است. «سوسیالیسم واقعا موجود» راه‌گشا و «راه‌حلی» تجلی کرد که در عمل به فاجعه‌ای اسفبار انجامید. «راه‌حل» سوسیال دموکراتیک اروپای شمالی (یا سوسیالیستی در کشورهای لاتین) به رتق و فتق امور جاری سرمایه و بازار با رنگی گاه انسانی‌تر پرداخت...

پس «راه‌حل» به «مسئله» تبدیل نمی‌شود بلکه از ابتدا چپ در روند سوسیالیستی و کمونیستی‌اش با مسئله‌انگیز (پربلماتیک) و پرسمانی اساسی روبه‌روست: چگونگی رهايش انسان و گسست واقعی از وضع موجود. این پرسش‌انگیز نیز نمی‌تواند در محدوده‌ی طرح ارزش‌ها - که امری لازم ولی ناکافی است - باقی بماند، درجا بزند.

«مسئله‌ی» چپ را در یکی از فرایندهای که مورد نظر و توجه من است می‌توان در سه حوزه، به قول شما «جایگاه»، و یا با وام گرفتن از مفهوم‌های دیگری «مکان» site و یا آن چه من حوزه‌ی «گسست» یا فرایند گسست می‌نامم در نظر گرفت. در این جا توضیح این سه گسست از حوصله‌ی بحث کوتاه ما خارج می‌شود. با این حال سرتیترهای آن را چنین می‌توانم عنوان کنم:

- یکی، گسست از سرمایه‌داری است که پایان تاریخ و افق غیر قابل عبور بشریت نیست. گسستی که می‌توان «گسست کمونیسم» یا به قول آلن بدیو «فرضیه‌ی کمونیسم» نامید. ایده‌ای که مارکس، در سده‌ی نوزدهم، بانی نظری و عملی آن می‌شود. تأکید کنیم: می‌گوییم «گسست کمونیسم» و نه سوسیالیسم! زیرا اولی یعنی الغای مالکیت خصوصی، الغای مناسبات بازار و سرمایه و الغای دولت است، در حالی که دومی، با حفظ سه حوزه‌ی اقتدار فوق، برون رفتی اساسی از وضع موجود نیست. «گسست کمونیسم» آن چیزی است که امروزه، مقدم بر هر چیز، تنها می‌تواند برآمد گسست از بینش، نظریه و عمل «سوسیالیسم واقعا موجود» سده‌ی بیستم، از سرمایه‌داری دولتی و سوسیالیسم توتالیتار باشد. در شرایط جامعه‌ی ما در ایران، این گسست مقدم بر هر چیز بر پایه‌ی گسست جمهوریت، دموکراسی و جدایی دولت و دین قرار می‌گیرد.

- دیگری گسست از آنی است که من گسست از «سیاست واقعا موجود» می‌نامم که به همان اندازه‌ی اولی امری بنیادین است. ابتدا،

یونانیان، به نام تأسیس شهر، Politeia را اختراع کردند که امروزه politique می‌نامیم. هم آنان نیز بودند که پایه‌گذار دو دریافت متضاد فلسفی از «سیاست» چون هنرآداری «امور خود» شدند: دموکراسی شهروندی سوفسطایی (پروتاگوراس) و آریستوکراسی فیلسوف - پادشاهی افلاطون. این دو نگاه، در سیر تکامل خود، امروزه، به دو بینش متضاد و آشتی‌ناپذیر از «سیاست» تبدیل شده‌اند. یکی، بینشی است که سیاست را امر «یک»، خاص، خواص، خدا، طبقه، دولت و حزب-دولت... می‌شمارد. در این بینش، «سیاست» نام دیگر قدرت و حکومت است. این همان چیزی است که ما «سیاست واقعاً موجود» می‌نامیم که همواره از آغاز «سیاست» تا کنون غالب و حاکم بوده است. دیگری، بینشی است که «سیاست» را چون امر «همه» در چندگانگی‌اش (multitude)، به رسمیت می‌شناسد. چون مشارکت برابرانه‌ی همه‌ی شهروندان در کثرت گراییشان، در همزیستی و همستیزی‌شان، در اتحادها و تضادهای‌شان، در آداری امور خود. «سیاست» در این بینش، به طور اساسی، امر عموم و شهروندان است و نه امر خاص، خواص، طبقه... دولت، حزب-دولت. در این بینش، «سیاست» نام دیگر «نه حکومت کردن و نه تحت حاکمیت قرار گرفتن» (آرنت) است.

- سومین گسست، آنی است که شاید بتوان گسست «تشکیلاتی» بر اساس تقدم «نگاه جنبشی» به امر مقاومت و مبارزه‌ی اجتماعی و سیاسی نامید. مناسبت با جنبش، در طول تاریخ چپ، یکی از موضوعات مورد اختلاف و افتراق بوده است. عموماً دو بینش در برابر هم قرار گرفته‌اند. یکی، آزادی‌خواهانه است که بر خودمختاری و استقلال «جنبش اجتماعی» تاکید می‌ورزد و دیگری آمرانه و اقتدارگرایانه است که «جنبش» را زیر قیمومت «عنصر آگاه» در قالب «حزب پیشرو» قرار می‌دهد. در جنبش چپ (سوسیالیستی/ کمونیستی)، با وجود مقاومت مارکسیست‌هایی آزادیخواه، همواره بینش حزب‌گرایانه‌ی مبتنی بر قیمومت حزب بر جنبش کارگری و اجتماعی، به ویژه در شکل لنینی و استالینی آن، چیره بوده است.

امروزه با نقد شکل‌ها و شیوه‌های کهنه‌ی فعالیت سیاسی و سازمانی، «جنبش‌های اجتماعی» نوینی در همه جا، در غرب، در ایران و این روزها می‌بینیم در تونس، مصر... سر بلند می‌کنند که البته در برابر چالش‌های جدیدی نیز قرار می‌گیرند.

اشکال تاریخی و سنتی سازماندهی‌های شناخته شده که در سده‌ی بیستم در هیبت تروریسم حزبی (فرمول دیگری که از بدیو وام می‌گیرم) عمل می‌کردند و تا حدودی نیز کارایی داشتند، امروزه دیگر کمتر کسی را مجذوب خود می‌کنند، به حرکت و مبارزه درمی‌آورند، سازمان می‌دهند. مسئله‌ی سازماندهی و اشکال دیگر، نوین و ناشناخته‌ی آن که دوباره باید از نو و ابتدا خلق شوند، مسئله مرکزی جنبش چپ باقی مانده است. شاخص مشترک و امروزی جنبش‌های اجتماعی کنونی در همه جا - چه در غرب و چه در جوامعی چون ایران... - نافی شکل‌های تاکنونی و سنتی فعالیت سیاسی «حزبی» هستند. هر گونه انحصار طلبی را طرد و مشارکت

مستقیم همه‌ی علاقه‌مندان را تشویق می‌کنند. این جنبش‌ها تمایل به شکل‌های خودگردان سازماندهی دارند که مشخصه‌ی آن‌ها، ایجاد ساز و برگ تشکیلاتی از نوع دیگری است. تشکیلاتی که به افراد اجازه دهد نقش خود را به منزله‌ی سوژه‌های فعال ایفا کنند و انحصارطلبی احزاب سیاسی که تنها برای خود حق مداخله در سیاست قائلند را به زیر سؤال ببرند.

جنبش‌های اجتماعی امروزی ترجمان تمایل لایه‌های بیش از پیش وسیع مردم، جوانان و جامعه‌ی مدنی به خودمختاری، خودگردانی و خودرهای است. خودمختاری (autonomie) به معنای آزادی، استقلال و حاکم بودن بر سرنوشت خود است. خودگردانی (autogestion) به معنای نفی رهبری دایمی توسط یک مرکز، به معنای اداره‌ی برابرانه و گردان امور است. خودرهای یا خودرهايش (auto-emancipation) به معنای آزاد شدن از روابط فرادستی و خود بیگانگی‌های مناسبات سرمایه‌داری است...

سه گسست نام برده که در عین حال سه شرط‌بندی است، اما، همواره با ناکامی‌ها، محدودیت‌ها و تناقض‌هایی آشکار و نهان روبه‌رو شده‌اند که در این بحث اشاره‌ای گذرا به آن‌ها کردیم. با این همه، مبارزه در راه تحقق این سه گسست اساسی گریزناپذیر است زیرا بدون آن خروج واقعی از وضعیت و نظم موجود میسر نیست. سه گسست نامبرده امروزی‌تی جهانی دارند در عین حال که امکان پذیری تحقق شان بیش از پیش دشوار و معمای می‌شود.

این سه گسست تاریخی موضوع تأمل و تکاپوی ما در ایران کنونی نیز هست. اندیشیدن به آنها، در بغرنجی‌شان، از آن جهت برای ما اهمیت دارد که جنبش سیاسی- اجتماعی امروز ایران، کمابیش، در نقطه‌ی امتزاج این سه گسست و تلاقی آن‌ها قرار دارد.

گسست از «سیاستِ واقعا موجود» در نظریه و عمل، ابداع نوع دیگری از مشارکت سیاسی، اجتماعی و شهروندی در امر عمومی و خلق نوع دیگری از خودسازماندهی، موضوع کار فکری و عملی ما است. گسست جمهوریت و دموکراتیسم که در عین حال گسست از تئوکراسی اسلامی و مبارزه برای جمهوری‌ای لائیک در جدایی دولت و دین در ایران است جوهر اصلی مبارزات آزادی خواهانه و دمکراتیک کنونی ما را تشکیل می‌دهند. سرانجام، گسستِ کمونیسم، چون فرضیه، گسست از نظم موجود جهانی که نظم بازار و سرمایه داری است، گسستی که تنها می‌تواند جهانی باشد، با این که در شرایط امروز جامعه‌ی ما در دستور کار بیواسطه‌ی تاریخی آن جای ندارد، اما، به حکم انکشاف این مناسبات در ایران و جهان، موضوع کار فکری و عملی ما قرار می‌گیرد.

ادامه دارد

چه کسی می خواهد جهان عرب را  
تغییر دهد - ملت های منطقه یا  
آمریکا؟

